



مجموعه علمی دانشنامه «اا»

تمدن ایران باستان



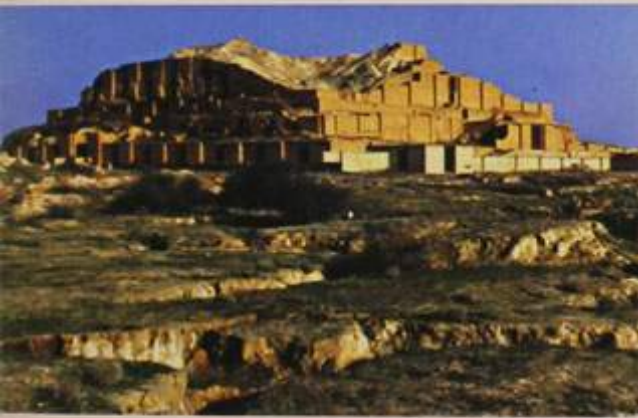
علی ذوالفقاری



پیش از تاریخ

اولین رفتارهای فرهنگی انسان در ایران، با ساخت ابزارهای سنگی گوناگون در دوران پارینه سنگی آغاز شد، دوران پارینه سنگی شامل سه دوره کهن، میانی و نوین می‌شود. آثار به‌دست آمده از این دوران در ایران بیش‌تر از دوره‌ی پارینه سنگی نوین است که از مکان‌هایی چون کشف رود خراسان، لدیز سیستان، هومیان کوه‌دشت و دره هلیلان در لرستان، غار شکارچیان و غار دو اشکف در کرمانشاه و... به‌دست آمده‌اند. در این دوران آدمی افزون بر گردآوری خوراک و شکار بخشی از خوراک خود را ذخیره می‌کند، با گذر از دوران پارینه سنگی و فرا پارینه سنگی از حدود دوازده هزار سال پیش ساکنان خاور نزدیک از جمله ایران دوره فرهنگی و تمدنی نوسنگی، را آغاز می‌کنند. دوران نوسنگی با اهلی کردن حیوانات و شناخت گیاهان و شکل‌گیری نهایی روستاها همراه بود و تا هزاره پنجم قبل از میلاد ادامه یافت. در دوران نوسنگی بشر با ساخت سفال، ایجاد فضاهای معماری و ارتقاء سطح صنعت خود، گامی دیگر در ترقی خود برداشت. یادگارهای دوره نوسنگی در ایران از محوطه‌هایی چون تپه سیلک در کاشان، چشمه علی تهران، تپه حصار دامغان، تپه گیان نهاوند، تپه باکون فارس، شهرستان سراب، گودین تپه و گوران و گنج دره در کرمانشاه و شوش در خوزستان و... به‌دست آمده‌است. با گذر از دوران نوسنگی ایران همچون سرزمین‌های اطراف خود در آسیای غربی وارد دورانی شد که تولید انبوه فلز، گذر از روستانشینی به شهرنشینی، استفاده از خط و نگارش و به کار بردن نشانه‌ها، گسترش بازرگانی، معماری، بهره‌مندی از تاریخ، ادبیات و هنر از ویژگی‌های آن دوران است.

در دوران آهن اوجی دیگر از نیرو و نوآوری و سازماندهی شهرنشینی ایرانی نقش می‌بندد و یادگارهای باشکوهی همچون زیگورات چغازنبیل، (۱۲۵۰ قبل از میلاد) معبد باباجان و... شکل می‌گیرند.



روستانشینی

قدیمی‌تری آثار سکونت روستا نشینان اولیه در غرب زاگرس و شمال خوزستان یافت شده‌است. برخی از این روستاهای اولیه گنج دره، سراب و آسیاب در نزدیکی کرمانشاه، علی کش در دهلران، گوران در هلیلان و چغا بنوت در شمال خوزستان است. قدیمی‌ترین مدارک اهلی شدن بز در مکان گنج دره در نزدیکی کرمانشاه کشف شده که حدود ۱۰ هزار سال قدمت دارد.

بین هفت تا هشت هزار سال پیش مراکز روستانشین در چند نقطه از ایران، در منطقه تمدن جیرفت در تمدن تپه سیلک نزدیک کاشان و در اطراف مرو دشت و در فاصله کمی از شوش، قدیمی‌ترین شهر موجود دنیا، وجود داشته‌است. شوش یکی از قدیمی‌ترین سکونت‌گاه‌های شناخته شده‌ی منطقه‌است، با توجه به اینکه نخستین آثار یک دهکده‌ی مسکونی در آن مربوط به ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌باشد.

در طول تاریخ، مهاجرت‌های انسانی و جابجایی انسان‌ها همواره به دلیل دستیابی به شرایط بهتر برای زندگی بوده‌است، در دوران باستان این شرایط بهتر عبارت از آب فراوان‌تر و خاک حاصلخیزتر برای کشاورزی بوده‌است. به عنوان نمونه‌ای از اینگونه مهاجرت‌ها می‌توان از دو کوچ بزرگ نام برد: نخست، کوچ هندیان آریایی از پیرامون کوهستان‌های هندوکش به سرزمین‌های پنجاب و پیرامون رود سند و دیگری، کوچ ایلامیان و سومریان، به سرزمین‌های باتلاقی تازه خشک شده خوزستان در ایران و میانرودان انجام شده‌است. از اینگونه مهاجرت‌ها تمدن‌های بزرگ یا گروه‌هایی از تمدن‌های بزرگ برخاستند. ویل دورانت، این آثار تمدن را کهن‌ترین آثار تمدن بشر دانسته‌است.



کهن‌ترین نشانه‌های تمدن انسانی در ایران مربوط به ۵۰۰۰ سال ق. م. است که در تمدن شهر سوخته در سیستان، تمدن عیلام در خوزستان، تمدن جیرفت در کرمان، تمدن تپه حصار در دامغان، تمدن تپه سیلک (در کاشان)، تمدن اورارتو (در آذربایجان)، تپه گیان نهاوند، تمدن کاسی‌ها (در لرستان امروز)، پیدا شده‌است. از روی یک قسمت از آثار تمدن تپه سیلک، که گمان می‌رود مربوط به هزاره چهارم ق. م. باشد، پیدا شده‌است که اهالی آنجا به بافندگی و کارکردن با فلزات و استعمال مهر و چرخ گوزه‌گری پی برده بودند.

ایران نخستین سرزمینی است که در آن مردم به استخراج و استعمال فلزات پی برده‌اند. تعدادی از نخستین کوره‌های ذوب مس در تل ابلیس کرمان مربوط به هزاره پنجم ق. م. بدست آمد و اشیاء مسی شامل سنجاق و درفش، مهر و دستبند و حلقه انگشتر از آنها کشف گردید. قدیمی‌ترین فلزی که مورد استفاده انسان قرار گرفته مس بوده‌است. این فلز در ۴۵۰۰ ق. م. در آسیای غربی مورد استفاده بوده‌است.

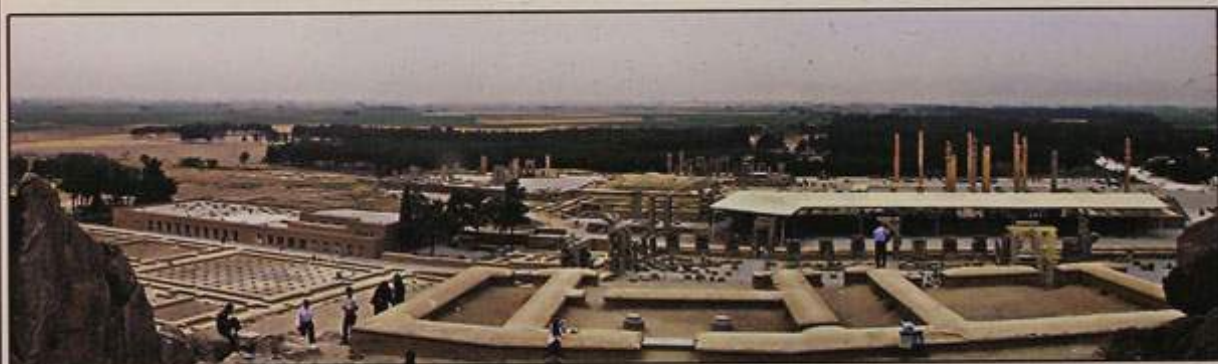
از اواسط دوران فلز، بجز مس، فلزات دیگری چون قلع، طلا، نقره در چرخه فن‌آوری مردمان آن عصر پدیدار شدند و شاید به این دلیل است که این دوره را دوره فلز نام نهاده‌اند نه دوره مس، برتزه‌های مشهور به لرستان اهمیت ایران را به‌عنوان یک مرکز فلزکاری بطور روشن نشان می‌دهد. رویدادی مهم در هزاره سوم ق. م. که تأثیرگذار در زندگی ساکنان فلات ایران و خصوصاً دشت خوزستان است عبارت است از کشف فلز آلیاژی مفرغ. از مراکز مهم فرهنگ‌های عصر مفرغ ایران غرب ایران و حوزه زاگرس مرکزی (لرستان پیشکوه و پشتکوه) بوده‌است. مفرغ ساخته شده در کوهپایه‌های زاگرس به سومر و عیلام صادر می‌شده‌است.



شهرنشینی

شهرنشینی، شهر به مفهوم خاص آن از اواخر هزاره چهارم ق.م. و خصوصاً هزاره سوم ق.م. در ایران موجودیت یافت. شهر شوش یکی از قدیمی‌ترین (۴۰۰۰ سال ق.م.) سکونت‌گاه‌های شناخته شده منطقه است. شهرهای مهم ایران در هزاره سوم ق.م. عبارت بودند از: تپه حسنلو و هفتوان تپه در آذربایجان - تمدن تپه سیلک (در کاشان) - تپه حصار در دامغان - تپه گیان نهاوند، - گودین، کنکاور - شاه‌تپه و تورنگ تپه گرگان - تپه قبرستان بویین زهرای قزوین - شوش، خوزستان - تمدن جیرفت، تپه یحیی و شهداد، کرمان - ملیان، فارس - شهر سوخته در زابل.

پایان عصر مفرغ و کشف آهن (شروع دوره آهن) مقارن است با رویدادهای مهم تاریخی و فرهنگی که در هزاره دوم ق.م. زمینه‌ساز تشکیل سلسله‌ها و ظهور نخستین حکومت‌های مستقل در هزاره‌های دوم و اول ق.م. همچون: ماننا، اورارتو و ماد و سرانجام امپراتوری وسیع هخامنشی شدند عبارت‌اند از مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران، روی کار آمدن دولت‌های مستقل به جای دولت شهرهای پیشین، و تجمع اقوام و قبایل مختلف (مقیم و مهاجر) خصوصاً در مناطق غربی و شمال غربی ایران که هر کدام قلمرو خاص خود را داشتند. این اقوام در شمال غربی ایران با اورارتو و آشور همسایه شدند.



ایلامیان

ظهور دولت ایلام (۶۴۰ - ۳۲۰۰) قبل از میلاد به عنوان اولین قدرت متمرکز در عرصه فلات ایران (جنوب غربی سرزمین کنونی ایران) آغازی بود برای تأثیر فکر، هنر و تمدن مردم فلات ایران بر سایر تمدن‌های اطراف همچون تمدن بین‌النهرین و مصر، ارتباطی که همیشه با کش و قوس‌های فراوانی همراه بود و گاهی باعث تسلط تمدنی بر تمدن دیگر می‌شد. بطوریکه امروزه می‌توان آثار تبادل فرهنگی دولت ایلام و سایر اقوام ساکن در کوهستان‌های فلات ایران همچون کاسی‌ها، لولوبیان، و اورارتو و... را در میان نقوش برجسته سومری‌ها، اکدی‌ها، آشوری‌ها، بابلی‌ها و... در بین‌النهرین و یا در میان آثار مکشوفه از شهرهای کهن شوش، انشان، دورانتیاش، نینوا، بابل و... مشاهده کرد هرچند در این دوران تمدن‌های قدرتمند دیگری همچون تمدن جیرفت و یا تمدن سرزمین‌های جنوب شرقی ایران در شهر سوخته وجود داشته‌اند و به طور حتم بسیار قدرتمند بوده‌اند اما به دلیل نبود شناخت کافی از ارتباط آنها با سایر تمدن‌های همجوار صحبت هنوز زود است.

ایلامیان یا عیلامی‌ها اقوامی بودند که از هزاره چهارم ق. م. تا هزاره نخست ق. م. بر بخش بزرگی از مناطق جنوب و غرب ایران فرمانروایی داشتند. برحسب تقسیمات جغرافیایی سیاسی امروز، ایلام باستان سرزمین‌های خوزستان، فارس، ایلام و بخش‌هایی از استان‌های بوشهر، کرمان، لرستان و کردستان را شامل می‌شد.

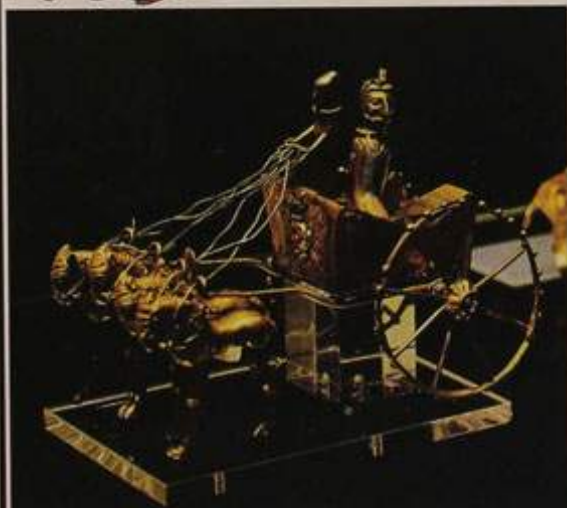
آریائی‌ان، مردمانی از نژاد هند و اروپایی بودند که در شمال فلات ایران می‌زیستند. دلیل اصلی مهاجرت آنها مشخص نیست اما به نظر می‌رسد دشوار شدن شرایط آب و هوایی و کمبود چراگاه‌ها، از دلایل آن باشد. مهاجرت آریائی‌ان به فلات ایران یک مهاجرت تدریجی بوده‌است که در پایان دوران نوسنگی (۷۰۰۰ سال پیش از میلاد) آغاز شد و تا ۴۰۰۰ پیش از میلاد ادامه داشته‌است.



آریایی‌ها

نخستین آریایی‌هایی که به ایران آمدند شامل کاسی‌ها (کانتوها - کاشی‌ها)، لولوبیان و گوتیان بودند. کاسی‌ها تمدنی را پایه‌گذاری کردند که امروزه ما آن را به نام تمدن تپه سیلک می‌شناسیم. لولوبیان و گوتیان نیز در زاگرس مرکزی اقامت گزیدند که بعدها با آمدن مادها بخشی از آنها شدند. در حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد، مهاجرت بزرگ آریائی‌ان به ایران آغاز شد و سه گروه بزرگ آریایی به ایران آمدند و هر یک در قسمتی از ایران سکنی گزیدند: مادها در شمال غربی ایران، پارس‌ها در قسمت جنوبی و پارت‌ها در حدود خراسان امروزی.

شاخه‌های قوم ایرانی در نیمه‌های هزاره‌ی اول قبل از مسیح عبارت بوده‌اند از: باختریان در باختریه (تاجیکستان و شمالشرق افغانستان کنونی)، سکا‌های هوم‌کار در سگائیه (شرق ازبکستان کنونی)، سُغدیان در سغدیه (جنوب ازبکستان کنونی)، خوارزمیان در خوارزمیه (شمال ازبکستان و شمالشرق ترکمنستان کنونی)، مرغزیان در مرغوه یا مرو (جنوب غرب ازبکستان و شرق ترکمنستان کنونی)، داهه در مرکز ترکمنستان کنونی، هَرَبیویان در هَرَبیوه یا هرات (غرب افغانستان کنونی)، دَرَنگیان در دَرَنگیانه یا سیستان (غرب افغانستان کنونی و شرق ایران کنونی)، مکائیان در مکائیه یا مَکَکران (بلوچستان ایران و پاکستان کنونی)، هیرکانیان در هیرکانیا یا گرگان (جنوب غرب ترکمنستان کنونی و شمال ایران کنونی)، پَرَتَوَه ثیان در پارتیه (شمالشرق ایران کنونی)، تپوریان در تپوریه یا تپورستان (گیلان و مازندران کنونی)، آریازنتا در اسپدانه در مرکز ایران کنونی، سکا‌های تیزخود در الانیه یا اران (آذربایجان مستقل کنونی)، آترپاتیگان در آذربایجان ایران کنونی، مادایه در ماد (غرب ایران کنونی)، کردوخ در کردستان (چهارپاره‌شده‌ی) کنونی، پارس‌ی در پارس و کرمان کنونی، انشان در لرستان و شمال خوزستان کنونی. قبایلی که در تاریخ با نام‌های مانناها، لولوبیان، گوتیان‌ها، و کاسی‌ها شناسانده شده‌اند و در مناطق غربی ایران ساکن بوده‌اند تیره‌هایی از شاخه‌های قوم ایرانی بوده‌اند که زمانی برای خودشان اتحادیه‌های قبایلی و امیرنشین داشته‌اند، و سپس در پادشاهی ماد ادغام شده‌اند.



تورانی‌ها و سکاها نیز از اقوام آریایی بودند که از سوی شمال به سرزمین ایران وارد شدند. این اقوام تمدنی پایین‌تر از دیگر اقوام آریایی داشتند. دسته‌ای از سکاها که از راه قفقاز به داخل ایران راه یافتند، ابتدا در دامنه کوه‌های زاگرس جای گرفتند. اما بعدها به سکستان رفتند و آن سرزمین را به کانون تمدنی بزرگ، (شهر سوخته زابل) بدل ساختند. بیشتر افسانه‌های شاهنامه، در میان قوم سکا و سرزمین ایشان که سکستان و بعدها سیستان خوانده شد اتفاق افتاده است.

واژه‌ی آریا که معنای آزاده، شریف و بزرگوار می‌دهد به قومی از نژاد هندواروپایی گفته می‌شد که نیاکان مردمان سرزمین‌های ایران، بخشی از آسیای میانه و هندوستان و بخش‌هایی از اروپا هستند. (البته گستره تاریخی این دو سرزمین که در برگیرنده بخش‌هایی از شبه قاره هند، آسیای میانه، خاور میانه و آسیای کوچک امروزی است).

درباره خاستگاه آریائیان که در نوشته‌های کهن اوستا از آن به نام ایرانویج نام برده شده است چند دیدگاه طرح شده است: یکی از این دیدگاه‌ها می‌گوید که آریائیان در حدود هشت هزار سال پیش در جنوب سیبری و در اطراف دریاچه آرال می‌زیستند که با مهاجرتی که به طرف جنوب داشتند بخشی به هند و افغانستان و بخشی نیز به طرف کوه‌های قفقاز حرکت کرده‌اند که قوم‌های ماد و پارس از کوه‌ها گذشتند و در اطراف دریاچه ارومیه سکنی گزیدند و بخش دیگری به سمت اروپا حرکت کردند. دیگر دیدگاه‌ها آناتولی، آذربایجان، قفقاز و... را خاستگاه نخست این قوم می‌داند.

تازه‌ترین دیدگاه در این باره را جهان‌شاه درخشانی طرح کرده است. درخشانی خاستگاه این قوم را بستر کنونی خلیج فارس می‌داند که در دوران یخبندان بی‌آب بوده و پس از بالا آمدن آب‌های دریای آزاد آریاییان به تدریج به فلات ایران و پهنه‌های میان‌رودان تا فلسطین کوچ کرده‌اند و تمدن‌های آغازین آن دیارها را بنیاد گذارده‌اند. بر پایه همین دیدگاه پهنه‌های شمالی نمی‌توانسته‌اند خاستگاه آریائیان بوده باشند زیرا هوای سرد دوران یخبندان امکان زیست در آن مناطق را نمی‌داده است.



مادها

مادها قومی ایرانی بودند از تبار آریایی که در بخش غربی فلات ایران ساکن شدند. سرزمین مادها دربرگیرنده بخش غربی فلات ایران بود. سرزمین آذربایجان در شمال غربی فلات ایران را با نام ماد کوچک و بقیه‌ی ناحیه زاگرس را با نام ماد بزرگ می‌شناختند. پایتخت ماد هگمتانه بوده است آنها توانستند در اوایل قرن هفتم قبل از میلاد اولین دولت ایرانی را تأسیس کنند. پس از حملات شدید و خونین آشوریان به مناطق مادنشین، گروهی از بزرگان ماد گرد رهبری به نام دیاکو جمع شدند.

از پادشاهان بزرگ این دودمان هووخشتره بود که با دولت بابل متحد شد و سرانجام امپراتوری آشور را منقرض کرد و پایه‌های نخستین شاهنشاهی آریایی‌تباران در ایران را بنیاد نهاد. دولت ماد در ۵۵۰ پیش از میلاد به دست کوروش منقرض شد و سلطنت ایران به پارسی‌ها منتقل گشت. در زمان داریوش بزرگ، امپراتوری هخامنشی به منتهای بزرگی خود رسید: از هند تا دریای آدریاتیک و از دریای عمان تا کوه‌های قفقاز.

پایتخت مادها در گذشته «هگمتانه» نام داشت که بعدها به اکباتان تغییر نام داد. این قوم، در کوه‌هایی که به عنوان جایگاه خود در ایران انتخاب کرده بودند، مس، آهن، سرب، سیم و زر، سنگ‌مرمر، و سنگهای گرانبها به‌دست آوردند و چون زندگی ساده داشتند، به کشاورزی بر دشت‌ها و دامنه تپه‌های منزل‌گاه خود پرداختند.

جنگ‌های آشور و ماد

مجموعه لشکرکشی‌های آشور به سرزمین ماد در قرن هشتم ق. م. نتوانست قدرت مادها را در هم بشکند و بیشتر حملات غارتگرانه بودند. دولت «ماننا» اتحادیه طوایف ماننایی منطقه و خود، از گذشته جزئی از سازمان‌های حکومتی لولوبیان، گوتیان بودند. دولت ماننا



ظهور و توسعه امپراتوری ماد



در سده هفتم ق.م. جزیری از دولت بزرگ ماد به شمار می‌رفت. آخرین لشکرکشی آشور به ماد در سال ۷۰۲ ق.م. بود. خطر حمله از غرب به وسیله دولت زورمند آشور، نیاز تشکیل یک دولت متمرکز را برای مادها که جدیدترین مهاجران به زاگرس بوده‌اند به وجود آورده است. مادها پایه‌های نخستین شاهنشاهی آریایی تباران (۵۵۰-۷۲۸ ق.م.) را در ایران بنیاد نهادند.

ظهور پادشاهی ماد

به گفته مورخین یونانی، پس از حملات شدید و خونین آشوریان به مناطق مادنشین، در حدود سال ۷۰۸ قبل از میلاد، رهبر یکی از قبایل مادی دیاکو به وسیله مجلس اتحادیه، به عنوان رهبر قبایل مادی انتخاب شده و وظیفه تشکیل یک دولت مرکزی به عهده وی گذاشته می‌شود. این رهبر، دیاکو (دیوکس در یونانی) با متحد کردن قبایل پراکنده مادی و برقراری قوانین مختلف، به عنوان اولین رهبر ماد شناخته می‌شود و اوست که پایتخت خود را در همدان امروز (هنگمتان، هم‌ریشه با هنگمن و انجمن، به معنای محل جمع شدن) قرار می‌دهد. یکی از کتیبه‌های آشوری از شخصی به نام دیاکو، بیست سال قبل از تاریخ انتخابش به عنوان شاه مادها، نام می‌برد. این شخص آغاز کننده چند شورش بر علیه دولت آشور است که برای خواباندن آنها، حضور شخص امپراتور آشور سارگن دوم لازم است. دیاکو و تمام اعضای خانواده‌اش به تبعید محکوم می‌شوند و نام او در کتیبه‌ها دیگر نمی‌آید. بیست سال بعد، دیاکو به عنوان شاه ماد انتخاب می‌شود و با پایه گذاری دولت ماد، به عنوان یک دشمن متمرکز آشور، دوباره به صحنه تاریخ بازمی‌گردد.

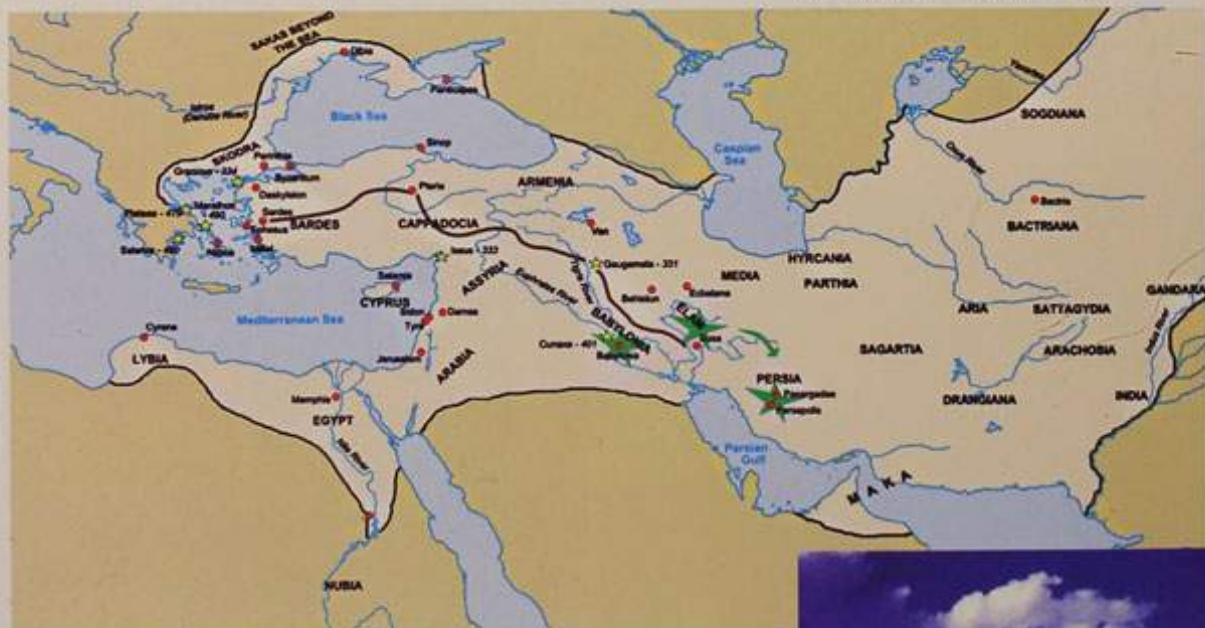


هخامنشیان

هخامنشیان (۲۳۰ - ۵۵۰ پیش از میلاد) نام دودمانی پادشاهی در ایران پیش از اسلام است. پادشاهان این دودمان از پارسیان بودند و تبار خود را به «هخامنش» می‌رساندند که سرکرده خاندان پاسارگاد از خاندان‌های پارسیان بوده‌است. هخامنشیان نخست پادشاهان بومی پارس و سپس «انشان» بودند ولی با شکستی که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو آخرین پادشاه ماد وارد آورد و سپس گرفتن لیدیه و بابل، پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش بزرگ را بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌دانند.

به پادشاهی رسیدن پارسی‌ها و دودمان هخامنشی یکی از رخداد‌های برجسته‌ی تاریخ باستان است. اینان دولتی ساختند که دنیای باستان را به استثنای دو سوم یونان زیر فرمان خود در آوردند. شاهنشاهی هخامنشی را، نخستین امپراتوری تاریخ جهان می‌دانند.

پارس‌ها مردمانی از ایل آریایی بودند که نمایان نیست از چه زمانی به فلات ایران آمده‌اند. آنان از ایل آریایی پارس یا پارسواش بودند که در سنگ‌نوشته‌های آشوری از سده نهم پیش از میلاد مسیح، نام آنان دیده می‌شود. پارس‌ها هم‌زمان با مادها به بخش‌های باختری ایران سرازیر شدند و پیرامون دریاچه ارومیه و کرمانشاهان جای گرفتند. با ناتوانی دولت ایلام، نفوذ خاندان پارس به خوزستان و بخش‌های مرکزی فلات ایران گسترش یافت.



امپراتوری هخامنشی



هرودوت می‌گوید: پارس‌ها به شش خاندان شهری و دهنشین و چهارخاندان چادرنشین بخش شده‌اند. شش خاندان نخست عبارت‌اند از: پاسارگادیان، رفیان، ماسپیان، پانتالیان، دژوسیان و گرمانیان. چهار خاندان دومی عبارت‌اند از: دایی‌ها، مردها، دروپیک‌ها و ساگارتی‌ها. از خاندان‌های نام‌برده، سه خاندان نخست بر خاندان‌های دیگر، برتری داشته‌اند و دیگران پیرو آنها بوده‌اند. براساس گفته‌ی یونانی‌ها در سرزمین کمنداندازان ساگارتی (زاگرتی، ساگرتی) (همان استان کرمانشاه کنونی) مادی‌های ساگارتی می‌زیسته‌اند که گونه‌ی بابلی - یونانی شده نام خود یعنی زاگرس (زاگرتی، ساگرتی) را به کوهستان باختر فلات ایران داده‌اند. نام همین خاندان است که در پیوند خاندان‌های پارس نیز موجود است و خط پیوند خونی خاندان‌های ماد و پارس از سرچشمه‌ی همین خاندان ساگارتی‌ها (زاگرتی، ساگرتی) است. خاندان پارس پیش از حرکت به سوی جنوب، دورانی دراز را در سرزمین‌های ماد می‌زیستند و بعدها با ناتوانی دولت ایلام، نفوذ خاندان‌های پارس به خوزستان و بخش‌های مرکزی فلات ایران گسترش یافت و روبه جنوب رفتند براساس نوشته‌های هرودوت، هخامنشیان از خاندان پاسارگادیان بوده‌اند که در پارس جای داشته‌اند و سر دودمان آنها هخامنش بوده‌است. پس از نابودی دولت ایلامیان به دست آشور بنی پال، چون سرزمین ایلام ناتوان شده بود، پارسی‌ها از دشمنی‌های آشوری‌ها و مادی‌ها استفاده کرده و انزان یا انشان را گرفتند.

این رخداد تاریخی در زمان «چیش‌پش» دوم روی داده‌است. با توجه به بیانیه کوروش بزرگ در بابل، می‌بینیم او نسب خود را به چیش‌پش دوم می‌رساند و او را شاه انزان می‌خواند. پس از مرگ چیش‌پش، کشورش میان دو پسرش «آریارومنه»، پادشاه پارس و کوروش که بعدها عنوان پادشاه پارسوواش، به او داده شد، بخش گردید. چون در آن زمان کشور ماد در اوج پیشرفت بود و هووخشتره در آن فرمانروایی می‌کرد، دو کشور کوچک تازه، ناچار زیر فرمان پیروز نینوا بودند. کمبوجیه فرزند کوروش یکم، دو کشور نام‌برده را زیر فرمانروایی یگانه‌ای در آورد و پایتخت خود را از انزان به پاسارگاد منتقل کرد.



شاهنشاهان هخامنشی

مهم‌ترین سنگ‌نوشته هخامنشی از دید تاریخی و نیز بلندترین آنها، سنگ‌نوشته بیستون بر دیواره کوه بیستون است. سنگ‌نوشته بیستون بسیاری از رویدادها و کارهای داریوش یکم را در نخستین سال‌های فرمانروایی‌اش که سخت‌ترین سال‌های پادشاهی وی نیز بود، به گونه‌ای دقیق بازگو می‌کند. این سنگ‌نوشته عناصر تاریخی کافی برای بازسازی تاریخ هخامنشیان را داراست.

به درستی که با وجود فراوانی بن‌مایه‌های (نوشته و نقوش سنگی) بین‌النهرین، مصری، یونانی و لاتین نمی‌توان با تکیه بر آنها تبارشناسی درستی از خاندان هخامنشی، از هخامنش تا داریوش را به دست آورد. برای همین نوشتار سنگ‌نوشته بیستون زمان مناسبی را در اختیار تاریخ‌نگار می‌گذارد که در آن شاه شاهان، نوشته بلند خود را با تایید دوباره‌ی خویشاوندی‌ش با خاندان شاهنشاهی پارسیان آغاز می‌کند و به آرامی پیشینیان خود را نام می‌برد: ویشتاسپ، آرشام، آریارمنه، چیش‌پش و هخامنش. این تبارشناسی به دلایل گوناگون زمان‌های درازی نادرست دانسته شده بود. زیرا در این سیاهه (فهرست) نام دو نفر از شاهان هخامنشی که پیش از داریوش فرمانروایی می‌کردند، یعنی کوروش بزرگ و کمبوجیه یکم به چشم نمی‌خورد. همین جریان موجب شده‌است که مفسران سنگ‌نوشته نسبت به نوشتارهای سنگ‌نوشته داریوش با شک و دو دلی نگاه کنند و او را غاصب پادشاهی هخامنشیان بدانند که با نوشتن این سنگ‌نوشته تلاش داشته‌است برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی خود از نگاه آیندگان، تبارنامه‌ی خود را دست‌کاری کند.

بر اساس نوشته‌های هرودوت، گل‌نوشته‌ی نبونید، پادشاه بابل، بیانیه‌ی کوروش بزرگ (استوانه کوروش)، کتیبه بیستون داریوش یکم، و سنگ‌نوشته‌های اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی، ترتیب شاهان این دودمان تا داریوش یکم را به ترتیب نسبتاً درستی ذکر کرده است.



پادشاهی کوروش بزرگ

هرودوت و کتزیاس، افسانه‌های باورنکردنی درباره زادن و پرورش کوروش بزرگ (۵۹۹-۵۳۹ ق.م) بازگو کرده‌اند. اما آنچه از دیدگاه تاریخی پذیرفتنی است، این است که کوروش پسر فرمانروای «انشان»، کمبوجیه دوم و مادر او ماندانا، دختر ایشتویگو پادشاه ماد می‌باشد. در سال ۵۵۲ ق.م. کوروش بزرگ، همه‌ی پارس‌ها را بر علیه ماد برانگیخت. در جنگ بین لشکریان کوروش و ماد، چندی از سپاهیان ماد به کوروش پیوستند و در نتیجه سپاه ماد شکست خورد. پس از شکست مادها، کوروش در پاسارگاد شاهنشاهی پارس را پایه‌گذاری کرد، پادشاهی او از ۵۵۹-۵۳۹ ق.م. است. کوروش بزرگ که پادشاهی ماد را به دست آورد و برخی از استان‌ها را به وسیله نیروی نظامی پیرو خود ساخت، همان سیاست کشورگشایی را که هووخشتره آغاز نموده بود، ادامه داد. کوروش بزرگ دارای دو هدف مهم بود: در باختر تصرف آسیای صغیر و ساحل دریای مدیترانه که همه‌ی جاده‌های بزرگی که از ایران می‌گذشت به بندرهای آن می‌رسید و از سوی خاور، تأمین امنیت. در سال ۵۲۸ ق.م. کوروش بزرگ پادشاه ایران، بابل را شکست داد و آن سرزمین را تصرف کرد و برای نخستین بار در تاریخ جهان فرمان داد که هر کس در باورهای دینی خود و انجام آیین دینی خویش آزاد است، و بدین‌سان کوروش بزرگ قانون سازگاری بین دین‌ها و باورها را پایه‌گذاری کرد و منشور حقوق بشر را بنیان نهاد. کوروش به یهودیان دربند در بابل، امکان داد به سرزمین یهودیه باز گردند که شماری از آنان به ایران کوچ کردند.

گسترش کشور و سرزمین

در جنگی که بین کوروش بزرگ و کرزوس (همان قارون نام‌ور که دایی مادر کوروش یعنی ماندانا هم بود) پادشاه لیدیه در گرفت، کوروش در «کاپادوکیه» به کرزوس پیشنهاد کرد که پیرو پارس شود. کرزوس این پیشنهاد را نپذیرفت و جنگ بین‌شان آغاز گردید. در نخستین برخورد، پیروزی با کرزوس بود. سرانجام در جنگ سختی که در «پتریوم» پایتخت هیتی‌ها روی داد، کرزوس به سمت سارد فرار کرد و در آنجا بست نشست. کوروش شهر را محاصره کرد و کرزوس را دستگیر نمود. لیدیه گرفته شد و به عنوان یکی از استان‌های ایران به شمار آمد. کرزوس از این پس مشاور بزرگ هخامنشیان شد. پس از گرفتن لیدی، کوروش متوجه شهرهای یونانی شد و از آنها نیز، تسلیم بی‌امّا و اگر خواست که یونانیان نپذیرفتند. در نتیجه شهرهای یونانی یکی پس از دیگری تسخیر شدند.

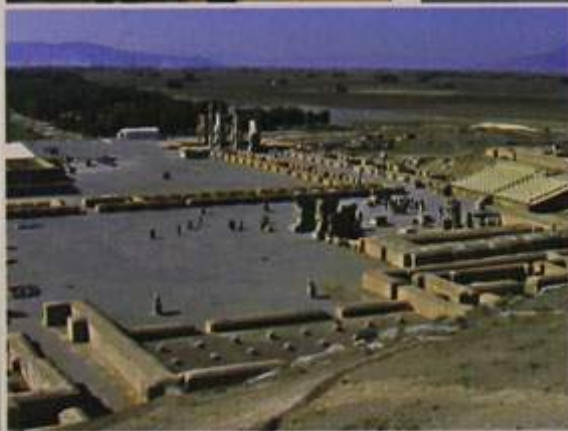
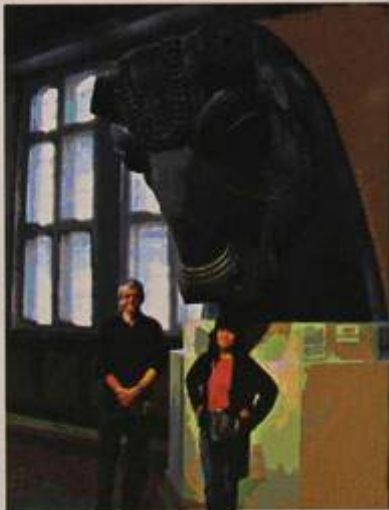


پادشاهی داریوش

داریوش بزرگ (داریوش یکم) (۴۸۶-۵۴۹ ق. م.) سومین پادشاه هخامنشی (پادشاهی از ۵۲۱ تا ۴۸۶ ق. م.)، فرزند ویشتاسپ بود. ویشتاسپ، فرزند ارشام و ارشام پسر آریارمنا بود. ویشتاسپ پدر او در زمان کوروش، ساتراپ (استاندار) پارس بود. داریوش در آغاز پادشاهی با در دسرهایی بسیاری روبرو شد. غیبت کمبوجیه از ایران چهار سال به درازا کشیده بود. گنومات مغ هفت ماه خود را به عنوان بردیا، برادر کمبوجیه بر تخت نشانده و بی‌نظمی و هرج و مرج را در کشور گسترش داده بود. در بخش‌های دیگر کشور هم کسان دیگر به دعوی اینکه از دودمان شاهان پیشین هستند، پرچم استقلال برافراشته بودند. گفتاری که از زبان داریوش در کتیبه بیستون از این رویدادها آمده، جالب است و سرانجام همه به کام او پایان یافت. داریوش این پیروزی‌ها را در همه جا نتیجه خواست اهورامزدا می‌داند، می‌گوید:

«هرچه کردم به هر گونه، به خواست اهورامزدا بود. از زمانی که شاه شدم، نوزده جنگ کردم. به خواست اهورامزدا لشکرشان را درهم شکستم و ۹ شاه را گرفتم... سرزمین‌هایی که شوریدند، دروغ آنها را شوراند. زیرا به مردم دروغ گفتند. پس از آن اهورامزدا این کسان را به دست من داد و با آنها چنان که می‌خواستم، رفتار کردم. ای آنکه پس از این شاه خواهی بود، با تمام نیرو از دروغ بپرهیز. اگر اندیشه کنی، چه کنم تا کشور من سالم بماند، دروغگو را نابود کن...».

داریوش پس از فرو نشاندن شورش‌های درونی و سرکوبی یاغیان، دستگاه‌های کشوری و دیوانی منظمی درست کرد که براساس آن همه‌ی کشورها و استان‌های پیرو شاهنشاهی او بتوانند با یکدیگر و با مرکز شاهنشاهی مربوط و از دیدگاه سازمان اداری هماهنگ باشند.





وسیع اجتماعی و اقتصادی در دوره هخامنشی

گورش در دوران زمامداری خود، از سیاست اقتصادی و اجتماعی عاقلانه‌ای که کمابیش بر اساس خواسته‌های کشورهای وابسته بود، پیروی می‌کرد. از این سخن او که می‌گوید: «رفتار پادشاه با رفتار شبان تفاوت ندارد، چنانکه شبان نمی‌تواند از گله‌اش بیش از آنچه به آنها خدمت می‌کند، بردارد. همین‌طور پادشاه از شهرها و مردم همان قدر می‌تواند استفاده کند که آنها را خوشبخت می‌دارد.» و نیز از رفتار و سیاست همگانی او، به خوبی پیداست که وی تحکیم و تثبیت پادشاهی خود را در تأمین خوشبختی مردم می‌دانست و کمتر به دنبال زراندوزی و تحمیل مالیات بر کشورهای وابسته‌ی خود بود. او در دوران کشورگشایی نه تنها از کشتن و کشتارهای دهشتناک خودداری کرد بلکه به باورهای مردم احترام گذاشت و آنچه را که از کشورهای شکست خورده ربوده بودند، پس داد. «بر اساس تورات، پنج هزار و چهار صد ظرف طلا و سیم را به بنی اسرائیل می‌بخشد، پرستش‌گاه‌های مردم شکست‌خورده را می‌سازد و می‌آراید.» و به گفته‌ی گزنفون، رفتار او به گونه‌ای بوده که «همه می‌خواستند جز خواسته‌ی او چیزی بر آنها حکومت نکنند.» کمبوجیه با آنکه از کیاست کورش بهره‌ای نداشت و از سیاست آزاده‌ی وی پیروی نمی‌کرد، در دوران توانمندی خود به گرفتن مالیات از مردم شکست‌خورده نپرداخت، بلکه مانند کورش بزرگ به گرفتن هدیه‌هایی چند قانع بود، ولی این سیاست از آغاز پادشاهی داریوش دگرگون شد و پس از سپری شدن دوران زندگی داریوش، روزبه‌روز، بر سنگینی مالیات افزوده شد و این روش دور از بینش و خرد تا پایان شاهنشاهی هخامنشی ادامه یافت.

«ریچارد ن. فرای» ضمن گفتگو در پیرامون اوضاع اقتصادی دوران هخامنشی می‌نویسد: «باج و مالیات‌های شاهنشاهی هخامنشی بسیار فراوان بود. چنین می‌نماید که حقوق بندر و باج بازار و عوارض دروازه و راه و مرز به گونه‌های فراوان، و باج چهارپایان و جانوران خانگی که گویا ده درصد بود، و همچنین باج‌های دیگری، برجای بود. شاه در نوروز، پیشکش می‌گرفت و هر گاه سفری می‌کرد، رنجی بیشتر بر مردم تحمیل می‌شد.»



سلوکیان

سلوکیان یا اسالکه نام دولتی بود که در میان سال‌های ۳۱۲ تا ۶۴ پیش از میلاد بر آسیای غربی فرمان می‌راند. پس از مرگ اسکندر مقدونی سرزمین‌های اومیان سردارانش تقسیم شدند. سلوکیان جانشینان سلوکوس یکم بودند که در ۳۰۶ به قدرت رسید. مصر باستان نیز به دودمان بطلمیوسی (یا بطالسه) و یونان و بخش‌های اروپایی امپراتوری اسکندر نیز به مقدونیان رسید. پس از مرگ اسکندر (۳۲۳ پیش از میلاد) فتوحاتش میان سردارانش تقسیم شد و بیشتر متصرفات آسیایی او که ایران هسته‌ی آن بود به سلوکوس اول رسید. به این ترتیب ایران تحت حکومت سلوکیان در آمد. پس از مدتی پارتها نفوذ خود را گسترش دادند و سرانجام توانستند عاملی برای نابودی سلوکیان شوند. از دویست و چهل و هشت سال مدت سلطنت سلوکیان، ایران بیش از شصت و پنج سال به تمامی در تحت فرمان آنان باقی ماند.

یازده سال بعد از مرگ اسکندر که تمام آن مدت و حتی چند سالی بعد از آن هم جنگ‌های جانشینی او بین سردارانش در منازعات طولانی گذشت، استان بابل به وسیله یک سردار مقدونی او به نام سلوکوس که پدرش آنتیوخوس هم از سرداران پدر اسکندر محسوب می‌شد، افتاد. (۳۱۲ ق.م.). سلوکوس در زمان اسکندر پس از فتح شوش فرمانده سواره‌نظام سازمان یافته از بزرگان ایرانی شد و بی‌درنگ پس از رسیدن بدین جایگاه ایشان را به یگان‌های ۱۰ هزار نفره بخش نمود. او سپس استان ایلام (خوزستان و بخشی از لرستان امروز) و سرزمین ماد (به استثنای آذربایجان) را هم بر قلمرو خویش افزود. بدین گونه، دولت پادشاهی مستقلی به وجود آورد که به نام خود او دولت سلوکی (سلوکیان) خوانده شد و آغاز سلطنت او بعدها برای این دولت، مبداء تاریخ گشت. (تاریخ سلوکی ۳۳۰-۱۵۰ ق.م.)

سلوکوس شهر سلوکیه را در نزدیکی بابل ساخت. پس از چیرگی بر شهرهای ایران به هندوستان رسید ولی در آنجا «چندره گوپتا» پادشاه هند جلو پیشروی او را گرفت. کار این دو به آشتی کشید و چندره گوپتا هم ۵۰۰ فیل بدو پیشکش کرد. سلوکوس یکم سرزمین زیر فرمان خود را به ۷۲ بخش نمود و گرداندن هر بخش را به یک ساتراپ سپرد. هر ساتراپ در سرزمین خود به گونه‌ی خودمختار فرمان می‌راند.



اشکانیان

با مرگ آنتیوخوس چهارم در ۱۶۳ (پیش از میلاد) مهرداد در اندیشه‌ی گسترش بیشتر سرزمین‌های اشکانی افتاد. در این زمان دیمتریوس فرمانروای باختر پنجاب را گشوده و بر افغانستان کنونی و هندوستان فرمان می‌راند. اندکی پس از آن باختر به دست اوکراتید افتاد و گرفتار جنگ درونی گشت. مهرداد از این رویداد بهره‌برد و در حدود ۱۶۰ (پیش از میلاد) بر تیورستان و تراکسیان دست یافت. آنگاه با شتاب به سوی مغرب راند و بر ماد که زیر فرمان ساتراپ شوشی تیمارخوس بود چیره گشت. سپس باز به سوی خاور رفت و پس از دستیابی به آراخوزی تا مرزهای هندوستان پیشروی کرد. مرزهای پادشاهی مهرداد در غرب اکنون تا به میانرودان و بابل می‌رسید. در این زمان دیمتریوس دوم جوان به پادشاهی سلوکی رسیده بود و او نیز درگیر با تروفون بود. مهرداد از این گرفتاری بهره‌برداری کرد و تا ژوئیه ۱۴۱ (پیش از میلاد) تا سلوکیه پیشروی کرد و بر این شهر چیره شد. این پیشروی تند و تیز دیمتریوس و دربار سلوکی را سخت سراسیمه ساخت. برپایه فرضیاتی تاریخی میان دیمتریوس و «هلی اکل» یکم فرمانروای دولت یونانی باختر تباری پیش آمد، چرا که در گرماگرم پیشروی‌های مهرداد دولت باختر به مرزهای خاوری اشکانی دست‌درازی کرد و مهرداد به ناچار سلوکیان را رها کرده و به سوی خاور شتافت. در این زمان دیمتریوس به یاری عناصر یونانی در غرب ایران به بابل تاخت. ولی مهرداد اندکی پس از آن دولت باختر را سرکوب کرده و باز به جنگ با دیمتریوس پرداخت. دیمتریوس به بند مهرداد افتاد. وی را با احترام به هیرکانیا بردند و مهرداد دخترش «روزگونگ» را به همسری وی درآورد. سپس به استواری فرمانرواییش بر میانرودان پرداخت. ضرابخانه‌های دیمتریوس در سلوکیه برای وی سکه زدند. مهرداد تا ۱۴۰ یا ۱۳۹ (پیش از میلاد) بر پارس و عیلام نیز چیره شده بود.



امپراتوری اشکانیان



اشکانیان (۲۵۰ ق. م - ۲۲۴ م.) که از شاخه‌ای از طوایف وابسته به اتحادیه داهه از عشایر سکا‌های باختر بودند، از ایالت پارت که مشتمل بر خراسان فعلی بود برخاستند. نام سرزمین پارت در کتیبه‌های داریوش پرتوه آمده‌است که به زبان پارسی پهلوی می‌شود. چون پارتیان از اهل ایالت پهله بودند، از این جهت در نسبت به آن سرزمین ایشان را پهلوی نیز می‌توان خواند. ایالت پارتی‌ها از مغرب به دامغان و سواحل جنوب شرقی دریای مازندران و از شمال به ترکستان و از مشرق به رود تجن و از جنوب به کویر نمک و سیستان محدود می‌شد. قبایل پارتی در آغاز با قوم داهه که در مشرق دریای مازندران می‌زیستند در یک جا سکونت داشتند و سپس از آنان جدا شده در ناحیه خراسان مسکن گزیدند.

این امپراتوری در دوره اقتدارش از رود فرات تا هندوکش و از کوه‌های قفقاز تا خلیج فارس توسعه یافت. در عهد اشکانی جنگ‌های ایران و روم آغاز شد. حاصل عمده فرمانروایی اشکانیان، رهائی کشور ایران از سلطه‌ی همه جاتبه‌ی یونانی که هدف نابودی ایران گراخی رادر سر می‌پروراند و حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز، حفظ تمامیت ایران در مقابل تجاوز خرنده روم به جانب شرق بود. در هر سه مورد، مساعی آنان اهمیت قابل ملاحظه‌ای برای تاریخ ایران داشت. جنگ‌های فرساینده با روم عامل عمده‌ای در ایجاد ناخرسندی‌هایی شد که بین طبقات جامعه حاصل می‌شد.

نظام ملوک الطوایفی (استان‌مداری) که اسباب فقدان تمرکز در قدرت بود، اختلافات خانوادگی که همین عدم تمرکز آن را مخاطره آمیزتر می‌کرد و نفرت و مخالفت موبدان زرتشتی که سیاست همزیستی مسالمت آمیز با پیروان سایر ادیان (یا به عبارت صحیح تر نفرت و مخالفت مغان به سیاست آزادی دینی اشکانیان که متضاد با انحصار طلبی ایشان بود) اشکانیان را به نظر مخالف خود می‌دیدند، از عوامل انحطاط دولت اشکانیان شد. اشکانیان در اثر اختلافات داخلی و جنگ‌های خارجی در مدت پنج قرن در شرق و غرب به تدریج ضعیف شدند تا سر انجام به دست اردشیر مغ اردشیر اول ساسانی منقرض گردید.



سوره: سوره ایوان، گرامسوز را شکست داد، پارتیان مهارت زیادی در اسبسواری و تیراندازی داشتند.



ساسانیان

نام خاندان شاهنشاهی ایرانی است که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی بر ایران فرمانروایی کردند. بنیان این شاهنشاهی یکپارچه را اردشیر بنا کرد. شاهنشاهان ساسانی که ریشه‌شان از استان پارس بود، بر پهنه بزرگی از آسیای باختری چیرگی یافته، گستره فرمانروایی خود کشور ایران را برای نخستین بار پس از هخامنشیان، یکپارچه ساخته و زیر فرمان تنها یک دولت شاهنشاهی آوردند. پایتخت ایران در این دوره، شهر تیسفون در نزدیکی بغداد (که نامش به ظاهر، از یکی از نامهای بغ داد یا بخشوده خدا و یا باغ داد دوره ساسانی ریشه گرفته بوده)، در عراق امروزی بود. نام «ساسانیان» از «ساسان» گرفته شده، که اردشیر از نوادگان اوست و داریوش سوم هخامنشی را از نیاکان او دانسته‌اند. ساسان پدر اردشیر، چوپانی بود از بازماندگان دارا که در فارس می‌زیست. اردشیر در دستگاه بابک که موبد آتشکده آناهیتا، همچنین شهردار و مرزبان پارس بود، پرورش یافت، ولی درباره نسبت او با بابک اختلاف وجود دارد. او به گواهی بسیاری از تاریخی نویسان، مردی نیرومند و دلیر بود که سرانجام بر اردوان پنجم اشکانی در دشت هرمزگان پیروز شده و تسخیر سرزمینی که خود به آن ایران می‌گفت را آغاز کرد.

ساسانیان رفته‌رفته توانمندتر شده، هویت فرهنگی، نظامی و مذهبی ایرانشهر را نزدیک به چهارصد سال گسترش داده و مرزها را تا سال‌های پایانی برپایی‌شان، به گستره امپراتوری هخامنشی نزدیک‌تر کردند، هرچند که با گذشت زمان، دستگاه مذهبی در کار کشورداری و دربار نفوذ بسیار نمود و نبردهای چندین ساله با رومیان نیز، کشور را فرسودند.



کستردگی امپراتوری ساسانی که با رنگ سبز نشان داده شده است



با مرگ خسرو، و در پی آن مرگ شک برانگیز قباد (که بسیاری از برادران خود را کشت)، در زمانی کمتر از شش ماه، چرخه‌ای مرگبار از کینه توزی، جاه طلبی و خونخواهی آغاز شد و به فروپاشی دستگاه ساسانی انجامید. بسیاری از بزرگان و ارتشیان کشته شده تا آنجا که در نبود مردان خاندان شاهی، «پوران» دختر خسرو پرویز و پس از او، آرمیدخت، خواهر پوران دخت را به شاهی برگزیدند. با گزینش‌های پی‌درپی و برگزیدن بیش از ده شاهنشاه به مدت تنها چهار سال، یزدگرد سوم از سوی بزرگان استخر برگزیده شد ولی چون نسبتی نزدیک با شاه نداشت. محبوبیتی نیافت. سرانجام لشکر خلیفه، عمرابن الخطاب آگاه از ناتوانی مرزبانان، رفته رفته به کشور نفوذ کرد. بازمانده سپاه ایران در نبرد جسر (یا نبرد پل) پیروز شده، ولی دو نبرد سرنوشت ساز نبرد قادسیه و جنگ نهاوند با پیروزی اعراب پایان یافتند. پایتخت ایران، شهر تیسفون (به عربی مدائن) در ۶۳۷ میلادی به دست اعراب افتاد. یزدگرد سوم با سرنوشتی نامعلوم گریخت و اثری از او نماند؛ به گمان برخی تاریخ نگاران، آسیابانی از مرو او را بخاطر جامه زربفت‌اش کشت. با مرگ یزدگرد به سال ۶۵۱ میلادی، شاهنشاهی ساسانی پایان یافت، هرچند که بازماندگان خاندان شاهی در ایران، یا گریختگان به چین، از جمله پیروز پسر یزدگرد؛ برای استقلال دوباره ایرانشهر از خلافت عمر بسیار کوشیدند.



دولت بیزانس (حکومت رومیان در منطقه ترکیه) که در بخش شرقی تصرف‌های خود، با دولتی توانمند مانند ساسانیان سروکار داشت و آن را نیرومندترین دشمن خود می‌دانست، گرفتاری‌های زیادی هم در غرب و هم در شمال تصرف‌های خود، به خصوص در اروپا داشت. این گرفتاری‌ها، مانع از آن می‌شد که بیزانس همه نگاه خود را صرف مرزهای شرقی خود کند و به همین سبب، دستگاه ساسانی، مانند دستگاه اشکانی، توانسته بود پایتخت خود (تیسفون) را، در کنار رود دجله قرار دهد و از نزدیک بودن پایتخت‌اش به مرزهای دشمن، بیمی نداشته باشد. دولت ساسانی هم در شرق، و هم در شمال مرزهای خود، گرفتاری‌های زیاد داشت که گاهی به میزان خطرناک و تهدیدکننده‌ای می‌رسید. بدین گونه سیاست خارجی دستگاه ساسانی، یکسره در رابطه با شرق و غرب خلاصه می‌شد. اما دستگاه ساسانی در این زمان، خود را به اندازه کافی نیرومند نشان داد و توانست ایرانشهر را از آسیب‌های ویرانگر و خطرآفرین دور نگه دارد و در داخل کشور، برای مردم ایران، زندگی نسبتاً مرفه همراه با امنیت تأمین کند.

این دستگاه، فرهنگی پربار در زمینه سیاست و کشورداری، اخلاق، رابطه‌های سالم اجتماعی و هنر به وجود آورد، که پس از نابودی و ویرانی سیاسی‌اش، اثرهای خود را در نسل‌های پسین و فرهنگ دیگر همسایگان، به روشنی نشان داد. با اینکه دشمنان شناخته شده دستگاه ساسانی، دولت پیشرفته بیزانس و دولت‌های نیمه پیشرفته شمال و شرق کشور بودند، شکست این دستگاه، نه از سوی این دشمنان، بلکه از سوی پیش‌بینی نشده بود. نخست، فروپاشی از درون، و پس از آن، از دولتی بود که با آنکه همه توان جنگی‌اش قوم‌های بیابان گرد بودند، ولی بنیه سیاسی و اجتماعی‌اش برپایه بینش دینی-فکری نیرومندی بود که دولت‌ها و دشمنان دیگر ساسانی، از آن بی‌بهره بودند. دستگاه اسلامی که در آغاز سده هفتم میلادی در شهر مدینه برپا شده بود، از جهت روحی و معنوی چنان نیرومند شده بود که تأثیر فرهنگی‌اش بر کشورهای همسایه، همانند چیرگی دیگر قوم‌های بادیه نشین و صحرانورد، گذرا نبود. این تأثیر فرهنگی چنان عمیق بود که با همه گسستگی و سستی سیاسی و جنگی اعراب، پس از دو قرن چیرگی، اثرهایش هنوز ماندگار است.



ارتش ساسانیان

نظر به وسعت مملکت و لزوم داشتن نیروی واکنش سریع برای مقابله با ارتش‌های رومی در طرف مغرب و جلوگیری از تهاجم طایفه‌های وحشی آسیای مرکزی در سمت مشرق در زمان ساسانیان، مانند دوره اشکانیان، رسته‌ی اصلی ارتش ایران قسمت سواره بود، ولی از لحاظ آموزش‌ها و سازمان و تجهیزات، با سوارهای پارت تفاوت کلی داشته است. پادشاهان ساسانی به تعلیم و تربیت سواران توجه خاصی داشتند و متخصصانی به نام «اندرزید اسپوراگان» مأمور پادگان‌های مختلف می‌کردند که فنون سواری و طرز به کارگیری اسلحه و شیوه‌های رزمی این رسته را به افسران و افراد بیاموزند. در تربیت و نگاهداری و طرز پرورش اسب‌ها هم مراقبت بودند و به بهبود نژاد و اصالت آن‌ها توجه مخصوصی می‌شده است. برای معالجه‌ی اسب‌ها بیطاران مجربی بنام «ستور پزشک» وجود داشتند که به همه پادگان‌ها سرکشی می‌نمودند و اسب‌های بیمار را درمان می‌کردند.

در موقع جنگ بر میزان خوراک اسب‌ها می‌افزودند تا در اثرسختی‌های جنگ به‌زودی از پا در نیایند. سواره دوره‌ی ساسانی بیش‌تر سنگین اسلحه و استعداد تعرضی آن به‌حدی بوده که اغلب لژیون‌های رومی را به سرعت و به حال سواره مورد حمله قرار می‌دادند. سوار سنگین اسلحه سراپا غرق آهن و پولاد می‌شد و اسلحه‌ی هجومی او عبارت از یک نیزه بلند و محکم و گاهی تیروکمان و اغلب شمشیر و تبرزین بود. اسلحه‌ی دفاعی او عبارت از یک سپر کوچک، زره و کلاه خود که صورت و پشت گردن را حفظ می‌کرد، به علاوه زانوبند و بازوبند آهنین هم داشته است. این سوارها روی اسب خودشان برگستوانی چرمی می‌کشیدند. نخبه‌ی پیاده ایران در این دوره عبارت از تیراندازانی است که در فن خود سرآمد آن عصر بشمار می‌آمدند و همواره مایه‌ی هراس و وحشت رومیان بودند. بنا به روایت‌های بیش‌تر مورخان رومی سرعت و مهارت تیراندازان ایران به‌حدی بوده که با هر تیری یک سرباز رومی را از پا در می‌آوردند و کمتر اتفاق می‌افتاد تیرشان به خطا برود. تیراندازان ایرانی در این دوره سپرهای بزرگ و مشبکی داشتند و این سپرها را مانند دیواری در جلو خود قرار داده با کمال مهارت از میان شبکه آن‌ها تیراندازی می‌کردند.

